أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

بحث راجع به غناء تمام شد و محصلش این شد که غناء در لغت به یک معنای عام است و در اصطلاح و در متعارف و غلبه به معنای ترجیع صوت به نحوی است که آن نحو موجب کدورت نفس و ورود در بهیمیت و خروج از حال طبیعی انسانی باشد. و بر این اساس روایاتی که دال بر تجویز غناء هستند در مورد قرآن و روایاتی که دال بر تحریم غناء هستند...

... بر این اساس دیگر قابل توجیه نیست.

 صحبت راجع به موسیقی و استعمال آلات موسیقی است و این که آیا موسیقی همان طوری که بعضی ها گفتند به نحو عام چه در مجلسی[که] با ضم ضمائم، مجلس لهو و لعبی باشد یا بدون مجلس و صرفاً به عنوان استفادۀ شخصی در این مورد، آیا[موسیقی] به نحو عام حرام است یا اختصاص دارد به مجلس لهو و لعب؟ یعنی حکم موسیقی در اینجا مثل خمر می‌ماند که علیٰ کل حال این خمر حرام است. اما بعضی ها حالا این خمر را در مجلس لهو و لعب [هم] استعمال می‌کنند، اما علیٰ کل حال حرام است. امر حرامی را در مجلس لهو و لعب [انجام می دهند.] یا اینکه نه، این موسیقی به عنوان یک آلتی است که نفس این آلت حرام نیست، نفس این وسیله حرام نیست اما استعمال آن به نحوی که مُلهی باشد، با این تعبیر، استعمال آن[حرام خواهد بود] درست مثل فرض بکنید که غناء، چه طور در مورد غناء ما گفتیم نفس ترجیع صوت اشکال ندارد و این خودش تحسین صوت است، اما تدویر و ترجیعی که ملهی باشد و انسان را به لهو بیاورد آن حرام است، چه در قرآن و چه در غیر قرآن. استعمال آلات هم فی حد نفسه حرام نیست، وسیلة من الوسائل و آلَتٌ من الآلات، و مثل سایر وسائل می‌ماند.

 فرض بکنید که مثل سِکّین، استفادۀ سکّین برای وسائل عادی مانعی ندارد. اما استفاده سکّین برای امور محرم حرام است. یا اینکه فرض کنید که در مورد خمر هم همین طور است، در روایات وارد است که فروش عِنَب بِهِ صانع الخمر یا به بیاع الخمر حرام است و در اثم آن بیّاع خمر این بایع عِنَب هم دخیل است، چون این وسیله را برای استفادۀ حرام در اینجا به کار می‌گیرد و انسان هم عَن علمٍ این عمل را انجام می‌دهد، از روی علم است، از روی بصیرت است. یا حتی در مورد دابّه هم همین طور است، اینها را در مکاسب محرمه خواندیم دیگر، روایاتش هم خب در آنجا ذکر شده است. یا در مورد دابّه نفس خود کرایۀ و اشتراء و اجارۀ دابّه و امثال ذلک، اینها حرام نیست اما کرایۀ دابّه و اشترائش به بایع خمر و به حمال خمر، این خودش حرام ست و در این مطلب هیچ شکی نیست.

 ظاهراً حضرت موسی بن جعفر، امام کاظم علیه السلام به صفوان جمال فرمودند: شنیدم که شترانت را به هارون کرایه دادی، اجاره دادی.

 گفت: بله.

 حضرت فرمودند چرا این کار را کردی؟ مگر نمی‌دانی که هارون غاصب خلافت و ظالم به ما اهل بیت است؟

 گفت من برای حج کرایه دادم، برای انجام امور حج این کار را انجام دادم.

 حضرت فرمودند که آیا انتظار داری که او زنده بماند در این مدت که برود حج و برگردد و پول کرایه و ثمن کرایۀ تو را اداء کند؟

 گفت: بله یابن رسول اللَه.

حضرت فرمودند کسی که برای بقای یک ظالم- واقعاً خیلی عجیب است!- واقعاً کسی که انتظار بقاء یک ظالم را داشته باشد، در همان جایی خواهد بود که آن ظالم در آنجا است، فرق نمی کند!

 بعد صفوان رفت و این مسئله را فسخ کرد.

 و این خیلی مسئلۀ مهمی است ها! این مسئله بسیار مسئلۀ مهمی است که چطور انسان با کارهای خودش، ندانسته یک ظلمی را تثبیت می کند، ابقاء می کند! و این می گوید خب من کاری نکردم، فرض کنید که آمدم این کار را انجام دادم. فرض کنید که یک شخصی هست که این آدم منحرفی است، شما می خواهید چیزی بخرید، بروید از مغازۀ این شخص بخرید. اگر بخواهید بروید بخرید، نفس رفتن در این مغازه خودش تأیید است، یعنی تأیید آن ظلم است، چرا؟ چون آن چه که موجب می‌شود که یک شخص در ظلم باقی بماند و استمرار در ظلم پیدا بکند، آن عبارت است از کیفیت تعلقیۀ نفس که آن کیفیت تعلقیۀ نفس، احساس عدم اعتراض است از ناحیۀ دیگران و اینکه دیگران بر او اقبال کنند، و این احساس عدم اعتراض او را پیش ببرد، یعنی حرکت بدهد، اما اگر احساس بکند این اعتراض و ابتعاد مردم را از او، خب این به کارش ادامه نمی‌دهد، مشخص است که ادامه نمی‌دهد. همیشه ظالم بواسطۀ آن تعلقی که در نفس دارد نسبت به مسائلی که در حواشی او و در خارج از وجود او قرار دارند، بواسطه آن این ظلم کم و زیاد می‌شود.

 ظاهراً امام سجاد علیه السلام یک عبارتی دارند و می‌فرمایند که: لوَ لا اَنَّ بنی امیة وجَدَوا مَن یجبا لهم الفیء و یکتُبُ لَهمُ و یَجلسُ محضرهُم و یصاحبهُم و یَضرِبُ اَمامَهُم لَما سَلَبونا حَقَّنا!!!!

ما می‌گوییم آقا ما یک نفر هستیم یک نفر که اشکالی ندارد، یک نفر که مهم نیست، یک نفر که مسئله‌ای نیست. همین یک نفر یک نفرها کم کم جمع می‌شود و آن شخص را در عالم تخیلات و موهومات فرو می برد! همین یک نفر یک نفرها، آقا ما که یک نفر هستیم، آقا ما که یک نفر هستیم، آقا ما که یک نفر هستیم، حالا به جایی نمی‌رسد، حالا ما این کار را بکنیم مسئله‌ای پیدا نمی‌شود، نه، همین ها است آقا جان! همین ها جمع می‌شود و آن شخص را نسبت به موقعیت خودش تثبیت می‌کند. می‌بیند نه، حرفی هم که ما می‌زنیم، آن کاری هم که انجام می‌دهیم این طور نیست که موجب ابتعاد عن الناس بشویم[بلکه] مردم به ما اقبال می‌کنند، مردم می‌آیند به طرف ما، مردم دور نمی‌شوند! همین در نفس موجب تثبیت می‌شود، وقتی که در نفس موجب تثبیت شد در خارج هم می‌بینیم که کارش را انجام می‌دهد. پس بنابراین یک ذنبی که این ذنبِ لا یُغفر است این است که انسان از نظر عمل خارجی کاری انجام بدهد که ظالم و آن شخص منحرف، در آن مسئلۀ نفسی خودش تثبیت بشود! همان گناه را به این می‌دهند، هیچ تفاوت نمی‌کند! این خیلی مسئلۀ مهمی است که انسان در ارتباطات خود با افراد، با دیگران این مسئله را[در نظر] داشته باشد نسبت به مسائلِ خصوصیات و آن جهاتی که دارد.

 یک شخصی از بستگان ما بود که این خلاصه مسیرش مسیر صحیحی نبود، یک وقتی یک کسی از مرحوم آقا سوال کرد که...، البته ما گاه گاهی خیلی به ندرت می‌رفتیم منزل او، خب رحم بود، از باب صلۀ رحم و اینها می رفتیم، یک روز یک کسی به آقا حرفی زد یا اینکه مرحوم آقا خودشان فرمودند ؟ یک وقتی این در کار خودش احساس نکند که خلاصه کارش مُمْضیٰ است، یعنی این آمدن ما به منزل این شخص، این امضاء می‌کند کار این را- و این واقعاً مسئلۀ [قابل دقتی است]- عبارت ایشان این بود که ما بیشتر باعث بشویم که این شخص در این جهنم بماند، در آن جهنم فرو برود و بماند. و البته خود ما هم اعتراض داشتیم، حتی من خودم نسبت به ایشان[این سؤال را داشتم] که حتی این رفتن ما [چه وجهی می تواند داشته باشد؟] خب ممکن بود این طور تصور بشود که این مقدار اشکال ندارد. مثلاً فرض بکنید که سالی یک مرتبه در منزلش رفتن[اشکالی ندارد تا این] که از آن طرف[انسان] جایی را باقی بگذارد، چون اگر انسان بطور کلی قطع کند ممکن است شخص از آن طرف بیفتد،[البته] اگر زمینه و امیدی باشد، اگر یک وقتی امیدی نیست که خب اصلاً بطور کلی هیچی نیست، اگر زمینه باشد انسان نباید یک کاری انجام بدهد که حتی آن امیدش هم بر طرف بشود و دیگر از بین برود، در عین اینکه آن شخص بداند که هیچ اعتنایی ندارد در عین حال آن امید در وجود او خاموش نشود و از بین نرود. خلاصه خیلی باید دقت کرد که چه طور انسان به یک نحوه کاری را انجام بدهد که خدای نکرده موجب تشویق او به این قضیه نشود.

 و بر همین اساس بود که مرحوم آقا فرمودند که از وقتی که این دولت قطع نسل را تأیید کرد، دیگر من در نماز جمعه شرکت نمی‌کنم! یعنی شرکت ایشان در نماز جمعه این تأیید است، کسی که در نماز جمعه می‌آید به عنوان تأیید می‌آید. الان مسئلۀ نماز جمعه از مسئلۀ شرعی تبدیل به یک مسئلۀ سیاسی شده است

 حالا در مسئلۀ موسیقی ببینیم که آیا خود نفس موسیقی فی حد نفسه حرام است ولو اینکه شخصاً و انفراداً استعمال آلات موسیقی بشود در اینجا یا اینکه استعمالش به خاطر مجالس لهو و لعب است؟ یعنی چون آلات موسیقی در مجالس لهو و لعب استعمال می‌شود به این خاطر شرکت در این مجالس حرام است اما خود آلات موسیقی حرام نیست، به عبارت دیگر همان شبهه‌ای که در باب غناء بود و از باب شبهۀ مفهومی بواسطۀ اجمال دلیل نسبت به غناء و عدم فهم صحیح، حالا آن طور که آقایان مطرح می‌کنند البتّه خب برای ما مطلب مجهولی نماند، آن طوری که مطرح می‌کنند که آیا بکُل صوتٍ فیهِ ترجیع غناء می‌گویند یا بکُل صَوتٍ فیه ترجیعٌ با یک لحن خاص نه هر ترجیعی، به آن غناء می‌گویند؟ و همان کیفیتی که مغنیه دارد و با آن غناء می‌کند این اشکال دارد؟ همان شبهۀ مفهومی در باب موسیقی و استعمال آلات موسیقی هست. ولی مطلبی که در اینجا هست و در آنجا نیست این است که ما در باب غناء خب داریم لیسَ منّا من لم یتغن بالقرآن یا تغنوا بالقرآن یا رجع القرآن ترجیعا و امثال ذلک، ما در مورد قرآن و در مورد اصوات داریم، اما ما روایتی نداریم که در آن امر به ضرب فرض کنید که عود و دف و مزامیر و کوب و بَرَبط و اینها شده باشد. یعنی یک روایتی که در آن تجویز اینها هست نداریم.

 آنچه را که استفاده می‌شود این است که آیا از باب لهو این حرمت مترتّب بر آلات موسیقی است؟ یعنی تمام شبهه در اینجا است که آیا استعمال آلات موسیقی از باب لهو است؟ اگر از باب لهو باشد، خب لهو یک مفهومی دارد، و دوباره این مفهومش قابل تشکیک است. یعنی شبهه دوباره شبهۀ مفهومیه می‌شود که آیا این را لهو می‌‌گویند یا نمی‌گویند؟ حالا مجلسی که در آن زده بشود، اگر مجلسی باشد که مجلس لهو و لعب باشد، فرض بکنید که زن بیاید بخواند، شُرب خمری در آن باشد، این داخل در مجلس لهو می‌شود. اما اگر نه فرض کنید که واقعاً چند نفر می‌آیند در یک مجلسی و می‌خواهند استفادۀ معنوی کنند نه استفادۀ...، اینهایی که می‌آیند می‌نشیند می‌زنند دیگر، حالا فرض کنید که شعر حافظ می‌خواهند بخوانند، اشعار مولانا را می‌خواهند بخوانند، مجلس شرب خمر نیست یا اختلاط بین زن و مرد هم نیست، فرض کنید یک جلسه‌ای می‌گذارند و یک خواننده ای می‌خواند، حالا فرض کنید که مرد هم هست و اتفاقاً قشنگ هم می‌خواند، یعنی به نحوی که لَو لا این ضرب عود و آلات موسیقی، خود استماع این صوت اشکالی ندارد؛ خیلی از این خواننده‌ها هستند و اینها اشعار حافظ را می‌خوانند، خود صوت اینها اشکال ندارد، صوت قشنگ و فیه ترجیعٌ و غناء هم نیست، نه مفهوم، مفهوم مُلهی است و نه کیفیت صوت، کیفیت ملهی است. اما صحبت در این است که آیا یک همچنین صدایی با اجتماع یک همچنین شرائطی، از باب لهو عرفی این لهو نیست، یعنی یک مجلسی است که فرض کنید که واقعاً بعضی ها هم با این نیت می‌روند، یعنی نیتشان هم این است که بروند که به قول معروف حالی پیدا کنند، نمی‌روند[ به خاطر اینکه] حالا بزن و بکوب در آن باشد و کیفیت، کیفیت مُلهی باشد، نه[به این خاطر نمی روند،] منتهی تصورشان بر این است که حال در این مجلس است، حال در این مجلسی است که همراه و مصاحب با صوت هم فرض کنید که در آن دف و مزامیر و بربط و عود و عیدان و این مسائل هم باشد، به خیال خودشان حالشان هم حال روحانی می‌شود و...

سؤال: انبساط پیدا می‌شود؟

جواب: انبساط پیدا می‌شود. حالت تجرد پیدا می‌شود، این مسائل هست. یعنی صحبت در باب حرمت و حلیت موسیقی، ملاک، نفس استعمال آلات موسیقی نیست، بلکه صحبت، صحبت لهو است، یعنی از باب غناء این حرام می‌شود، یعنی حرمت از باب غناء است، غناء هم که معنایش معنایی است که شیءٌ که ملهی باشد، یعنی آن صوتی که در آن ترجیع باشد، یا اینکه کیفیتی که به لهو بیاورد، به آن غناء می‌گویند. اگر این طور باشد پس بنابراین این شبهه می‌شود شبهۀ مفهومی، ممکن است انسان در یک جا شک بکند که آیا خود ضرب این آلات فی حد نفسه، چون در آن تحریم نیامده است و ملاک هم که ملاک غناء است پس اگر در یک جا قطعاً حکم برای ما ثابت شد که استعمال آلات، این مُخرج انسان است از انسانیت و مُدخِل در لهویت است خب در اینجا لا شک و لا شبهه که آن می‌شود حرام. اگر فرض کنید که در یک جا انسان احساس کرد که این استعمال آلات قطعاً از حیوانیت خارج نکرده است و بلکه یک حالت رقت و لطافت، حتی دیده شده است، الان این طوری که در نظرم هست از آقایانی که قبلاً اصلاً فتوای بر حلیت می‌دادند یکی از آنها که به نقل یک واسطه یکی از شاگردان حاج آقا رحیم ارباب بوده است، حاج آقا رحیم ارباب که یک شخصی سابق از دوستان ایشان بوده است و برای من نقل کرد که ایشان قطعاً قائل به حلیّت موسیقی بوده است، آن آقایی که استاد دانشگاه هم بود و فوت هم کرد...

سؤال: همایی؟

جواب: بله آقا جلال همایی، آن شخص ناقل برای ما می‌گفت که، آن شخص ناقل خودش استاد موسیقی بود و می‌‌‌‌گفت که من در یک جا دیدم و خلاصه آنجا سنتور بود یا اینکه چیز دیگری بود، و خلاصه صحبت این شد و من گفتم نه من خوشم نمی‌آید و اینها. می‌‌‌گفت ایشان در آنجا بود و گفت فلانی تو مقدس شدی؟ با این عبارت! گفتم نه، نه از باب اینکه، حالا این خودش هم یک چیزیش هم می‌شد نه اینکه حالا این جوری...! گفتش که نه من مقدس نشدم ولی دیگر حوصله‌اش را ندارم و اینها. و می‌گفت خلاصه اگر صحبت از حلیت و اینها می‌کنی، این حلال است بلا اشکال. آقای همایی به ایشان گفته بود. خب آقای همایی هم راجع به آن آقا رحیم ارباب بوده است در مسائل فقه و اینها. و ایشان اجازۀ اجتهاد داشته است از همان اصفهان. علی کل حال من فتوای آن آقا را نمی‌دانم ولی از باب اینکه ایشان شاگرد او بوده است و همان طوری که خودش اقرار می‌کرده است در بسیاری از موارد که آن شمّ اجتهاد فقاهتی خود را از مرحوم حاج آقا رحیم گرفته بوده است و شاگرد ایشان بوده است شاید مثلاً از این باب مسئله یک قدری تقریب بشود به مذاق و مرام ایشان. علیٰ کل حال...

سؤال: چون شم الفقاهه و اجتهاد خودش را از آقا رحیم گرفته است حکم به حلیت کرده است؟

جواب: نخیر، ایشان قائل به حلیت بوده است،

سؤال: آقای همایی؟

جواب: بله. من نسبت به حاج آقا رحیم هم شک دارم، از این باب که ایشان چون اقرار کرده است و گفته بوده است که مبنایش، و در نوشته‌هایش هم هست که من از حاج آقا رحیم گرفتم، از این باب احتمال اینکه قائل به حلیت هم بوده در اینجا قوی است. و همین طور بعضی از آقایان دیگر، آنها هم نسبت به این مسئله دیده شده است که اینها قائل به حلیّت نفس ضرب آلات بودند الاّ اینکه مورد موردی باشد که همان طوری که گفتیم غناء باشد، و غناء بر همان مجلس مُلهی در اینجا حمل می‌شود که آن مجلس ملهی باشد. به عبارت دیگر کیفیت ضرب این آلات موجب حرمت است نه نفس ضرب این آلات. همان طوری که در غناء کیفیت ترجیع آن صوت ملهی موجب حرمت و تحقق معنای غناء است نه نفس صوتی که در ترجیع است، آن اشکالی ندارد. حالا مسئله در باب موسیقی یک قدری اوسع از باب غناء است و انشااللَه ما آن مطالب را ذکر می‌کنیم.

روایاتی که در باب حرمت استعمال آلات غناء هست یکی روایت کافی است؛ قال سمعت ابا عبداللَه علیه السلام یقول ان الشیطان ان یقال لَهُ القفندر هو ضرب فی منزل رجل اربعین صباحاً بالبربط و دخل الرجال وضع ذلک الشیطان کل عضوٍ منه علی مِثلهِ من صاحب البیت، تا چهل منزل اگر بربط زده بشود و مردان بیایند و بنشینند و خلاصه مجلسشان، مجلس لهو و اینها باشد، وضع ذلک الشیطان کل عضوٍ منه علی مثله، شیطان می‌آید هر عضوش را می‌گذارد روی همان عضو مرد. فرض کنید دستش را می‌گذارد روی دست این مرد، سرش را می‌گذارد روی سر این مرد، خلاصه علی کل حال، ثم نفخ فیه نفخة یک نفخه‌ای می‌کند فلا یغار بعدها حتی تُوتی نساؤه فلا ؟ این دیگر بله! ببینید در اینجا ندارد که در این مجلس چه نحوه زده بشود وچه قسم زده بشود، دارد که اذا ضرب فی منزل رجل اربعین صباحاً بالبربط...

دوم روایتی است که از فروع [کافی] است عن سهل بن زیاد عن ... قال من ضرب فی بیتِهِ بربط اربعین یوماً سلّط اللَه علیهم شیطاناً یقال لَهُ القفندر فلا یبقی عضوٌ من اعضائهِ اِلاّ بعد علیه می‌نشیند رویش، یعنی هر عضوی باشد این آقای شیطان می‌نشیند روی همان،

آن روایت اول می‌خورد به اینکه این باشد چون یضع کل عضوٍ مِنه علی عضوٍ، این در اینجا یجلس...

 فاذا کان کذلک وقتی که این طور بود ؟ منهم حیاء و لم یبال ما قال ... واقعاً این عجیب است که چطور آن جنبۀ اتحادی که دیشب عرض شد که همان طوری که ملائکه می‌آیند بواسطۀ اتحادشان با انسان موجب نورانیت می‌شوند، شیاطین هم بواسطۀ اتحادشان با نفس انسان موجب کدورت می‌شوند! وقتی که شما یک فعلی را انجام می‌دهید و در آن فعل احساس کدورت می‌کنید، شیطان در آن موقع با شما و با ما متحد شده است، ... اینکه مجالس غیبت حرام است برای چیست؟ به خاطر اینکه بواسطۀ غیبت، شیطان و آن قوا و جنود شیطان با ما اتحاد پیدا می‌کند. لذا خیلی اوقات دیده شده است که انسان وقتی وارد یک مجلسی می‌شود یک حالی دارد و وقتی که از آن مجلس می‌آید بیرون، سنگین است! احساس کردید؟ من که خود خیلی موارد دیدم که سنگین شدم یعنی همین که...، ولو اینکه انسان صحبت هم نکند، ولو اینکه صحبت هم نکند ولی همین قدر مجلسی باشد که در آن مجلس غیبت بشود، وَ اِتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصِيبَنَّ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ ﴿الأنفال‌، ٢٥﴾ نفس حضور در آن مجلس موجب می‌شود آن روح شیطان که بر ملکوت آن مجلس حاکم می‌شود با ملکوت ما هم متّحد بشود. مجلس غیبت، مجلس تهمت، مجلس نمامی،... این قدر که دعوت به سکوت شده است، و این قدر که دعوت...، به خاطر همین مسئله است. مردم خیال می‌کنند که فقط گناه آن شکلی است که فرض کنید که بیاید و ضرر جدّی بر انسان وارد کند، ضرر مادی جدّی وارد کند یا اینکه فرض کنید...، نه آقاجان! دین اسلام و شرع، این دین اکمال است، این دین استکمال نفس است. هر چیزی که موجب مانعیت از این استکمال بشود در شرع حرام می‌شود، این مسئله است. و این مطلب را ما خودمان می‌فهمیم، این احساس سنگینی یعنی حرمت، یعنی حرام، معنایش معنای حرام است دیگر.

 چرا این امر[(مثلاً شرب خمر)] حرام است؟ خب این خمر یک مایع است چرا این مایع باید حرام بشود؟ چه اشکالی وجود دارد که این خمر حرام است؟ به خاطر اینکه بواسطۀ این خمر، ملکوت این خمر با [ انسان] متّحد می‌شود و [شخص] به واسطۀ این اتحاد، خروج از انسانیت پیدا می‌کند [و این مسئله مانع ارتقاء شخص می شود،] به خاطر این می‌شود حرام. هر چیزی که باشد همین است، غیبت می‌شود همین، تهمت می‌شود همین، خمر می‌شود همین، نمامی می‌شود همین. نمامی، انسان یک عیبی را از یک شخصی دیده است؛ از یک رفیقش دیده است، به جای اینکه آن عیب را بپوشاند برود یک جای دیگر نقل بکند، این می‌شود نمامی دیگر. اصلاً واقعاً خیلی از...! به مجرد یک مسئله انسان می‌بیند...! گاهی اوقات رفقای ما تعریف می‌کردند می‌گفتند یک حالتی داشتند، حالت مشاهده‌ای، چیزی، به محض اینکه یک صحبتی شده است در آن مجلسشان، احساس کردند که آن حالت رفت! اینها یک قضایای واقعی است دیگر، اصلاً مشاهدات است دیگر، وجدانی است، جا جای انکار نیست دیگر. این مال چیست؟ این به خاطر آن اتحاد است، حالا چه طوری امام علیه السلام بیاید این اتحاد را بیان کند با این عبارت بیان می‌کند که: یضع شیطان کل عضوٍ منه علی عضوه... و آن روح [حیاء و...] از بین می‌رود.

 روایت دیگر که باز این مسئله در مورد فروع است، سهل است عن حسن بن علی ؟ عن علی بن عبدالرحمن عن ؟ قال سمعت ابا عبداللَه علیه السلام یقول ضرب العیدان- دقت کنید ها- ضرب العیدان، زدن عیدان، ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الخضره، آب دیدید وقتی یک جا جمع بشود هی کم کم سبز می‌شود، این الخضره است.

 روایت دیگر، روایت علی بن الحسین علیهما السلام، موسی بن ؟ از علی بن الحسین علیهما السلام نقل می‌کند، حضرت می‌فرماید: قال لا یقدس اللَه اُمَّة فیها بربط یقعق ینایتاً تفجع، این هم روایت دیگر. امروز روایات را عرض می‌کنیم تا اینکه فردا راجع به خصوصیات فقهی آنها بحث کنیم.

 روایت دیگر، سماعه عن ابی عبداللَه علیه السلام، امام صادق می‌فرماید: و ممات آدم شمة بِهِ ابلیس و قابیل فجتمعا فی الارض، و جعل ابلیس و قابیل ؟ و الملاهی شماتتاً بآدم، آمدند شروع کردند به زدن و اینها که خلاصه، چون در زمان آدم لابد ممانعت می‌کرد و نمی‌گذاشت که خلاصه این ملاهی و ؟ و اینها را در خارج انجام بدهند، فکُلُّ ما کان فی الارض من هذا الضرب الذی ؟ بالناس فانما هو من ذلک.

 روایت دیگر، عن ابی عبداللَه علیه السلام قال قال رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم اَنهاکم عن الزکن و المزمار و عن کوباد و الکبرات. این هم روایتی است از رسول خدا.

یا اینکه عن ابی عبداللَه علیه السلام، می‌فرماید: من انعم اللَه علیه بنعمة فجاء عند تلک النعمة بمزمارٍ فقد کفرها.

 البتّه روایت دیگر هم هست که: من یشرب الخمر و یضرب بالطنبور و امثال ذلک...، مثل روایت طنبور، دف و اینها که انشااللَه تمام اینها دلالتشان و کیفیتشان عرض می شود.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد